

به نام خداوند بخشنده مهربان

# دانشنامه برهان‌ها و معجزه‌ها

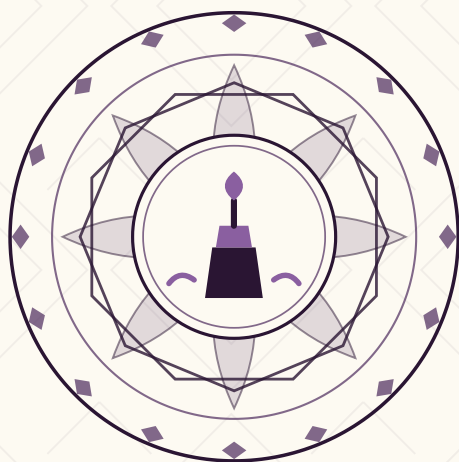
دلایل نبوت محمد ﷺ و راستی قرآن کریم

معجزه‌های علمی · گواه‌های تاریخی و باستان‌شناختی · پیشگویی‌های تحقق‌یافته

بشارت‌های تورات و انجیل · جهان جنّ و جادو و غیب

چنان شرح داده شده که کودک هم می‌فهمد · 158 تصویر رنگی

158 برهان، مرتّب بر پایه نیرومندی



بخش پنجم

# جهان جنّ و جادو و غیب



جهانی راستین که خدا از آن خبر داده است و تاریخ در هر ملّتی بر آن گواهی داده؛ با رویدادهایی ثابت که برای پیامبر ﷺ و یارانش و برای مردم تا روزگار ما رخ داده است.

18 برهان

## گروهی از جنّ قرآن را شنیدند

بگو: به من وحی شده است که گروهی از جنّ گوش فرا دادند و گفتند: ما قرآنی شگفت شنیدیم که به راه راست راه می‌نماید، پس به آن ایمان آوردیم.

سوره جنّ - آیات 1-2



جنّ آفریده‌ای مکلف است: در میان‌شان مسلمان هست و کافر

به زبان ساده ♀

جنّ آفریده‌ای راستین است که خدا آنان را از آتش آفرید؛ ما آنان را نمی‌بینیم و آنان ما را می‌بینند. و در قرآن **سوره‌ای کامل به نام آنان** هست که می‌گوید گروهی از ایشان قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟ ⚡

عرب‌ها جنّ را می‌شناختند و بزرگ می‌داشتند؛ بلکه برخی از ایشان **به آنان پناه می‌بردند** و آنان را می‌پرستیدند و در سفرها از ایشان نگاهبانی می‌خواستند - همان چیزی که خود این سوره یاد کرده است: «و اینکه مردانی از آدمیان به مردانی از جنّ پناه می‌بردند، پس بر سرکشی آنان افزودند». و علم غیب را به ایشان نسبت می‌دادند و کهانت را از آنان می‌گرفتند.

دانش امروز چه می‌گوید؟ 🌀

اسلام **نه وجود آنان را انکار کرد و نه در آن زیاده‌روی** - بلکه آن را دقیق مرزبندی کرد: وجودشان را آفریده‌ای مکلف دانست که در میان‌شان نیک هست و بد؛ و علم غیب را قاطعانه از ایشان نفی کرد («و ما پنداشتیم که آدمیان و جنّ هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند»، و «و ما نمی‌دانیم که آیا برای کسانی که در زمین‌اند بدی خواسته شده است»); و **پناه‌بردن به آنان را حرام کرد** و آن را شرک شمرد، و رفتن نزد کاهنان و فالگیران را حرام کرد. پس حقیقت را نگاه داشت و خرافه و بندگی را با هم برداشت.

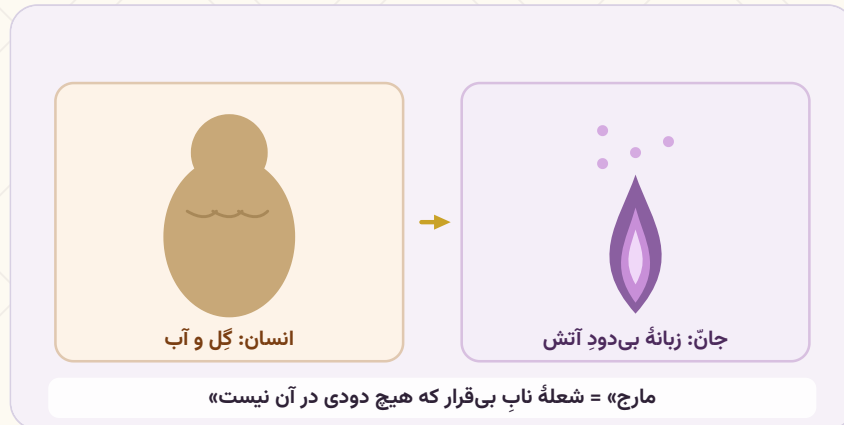
چرا این معجزه‌ای قاطع است؟ ✨

این موضعی است **چنان متوازن که همانندی در پیرامون خود ندارد**. دین‌ها و فرهنگ‌ها یا جهان روح‌ها را بزرگ می‌کنند و آن را سرچشمه دانش و نیرویی می‌سازند که پرستیده و خشنود می‌شود، یا آن را یکسره انکار می‌کنند و خرافه می‌شمارند. قرآن راه سوّمی پیمود: **وجود را ثابت کرد، پرستش را باطل کرد، و علم غیب را نفی کرد**. و اگر این متن ساخته مردی در آن محیط بود، آسان‌تر آن بود که با آنچه مردم پذیرفته بودند همراه شود و آن را در خدمت قدرت خویش بگیرد - چنان‌که کاهنان پیش از او کردند. اما او تجارت کهانت را از بن ویران کرد، و آن از پرسودترین چیزها در شبه‌جزیره بود.

## از شعله‌ای بی‌دود از آتش

انسان را از گلی خشک همچون سفال آفرید، و جنّ را از شعله‌ای بی‌دود از آتش آفرید.

سوره الرحمن – آیه‌های 14-15



دو ماده یکسره ناهمسان – و از همین روست که یکی دیگری را نمی‌بیند

♀ به زبان ساده

ما از **گل** آفریده شده‌ایم و جنّ از **آتشی خالص و بی‌قرار** که دودی در آن نیست. و چون ماده ناهمسان است، چشم شما نمی‌تواند آنان را دریابد – و آنان شما را می‌بینند.

⚡ مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

تصور مردم از جنّ خیالی عامیانه و بی‌ضابطه بود: شب‌ها و روح‌ها و چهره‌های ترسناک. نه ماده آفرینش آنان مشخص بود و نه تفسیری برای دیده‌نشدنشان در کار بود. و واژه «مارج» لفظی عربی و دقیق و کم‌کاربرد است.

🔗 دانش امروز چه می‌گوید؟

«مارج» در فرهنگ‌های عربی: شعله صاف و درهم‌آمیخته و بی‌قرار که دودی در آن نیست. و این وصف گونه‌ای ویژه از گونه‌های انرژی است، نه وصف جسمی مادی و چگال. و دانش امروز می‌گوید که **آنچه چشم انسان می‌بیند از بخشی بسیار ناچیز** از طیف الکترومغناطیسی فراتر نمی‌رود (نزدیک به 400-700 نانومتر)، و اینکه نزدیک به 95 درصد ماده و انرژی جهان «تاریک» است: نه دیده می‌شود و نه جز از راه اثرش رصد می‌گردد. پس وجود جهان‌هایی که حس ما به آن‌ها نمی‌رسد، برای خرد علمی امروز شگفت نیست.

✦ چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

قرآن برای دیده‌نشدن آنان دلیلی آشکار آورده است، و آن در نهایت دقت است: «او و قبیله‌اش شما را از آنجا می‌بینند که شما آنان را نمی‌بینید». پس دیدن یک‌سویه است نه دوسویه – و این ناهمسانی در **خود سرشت ادراک** را می‌خواهد، نه صرف پنهان شدن یا خود را پوشاندن. سپس جد کردن دو ماده آفرینش، تفاوت توانایی‌ها را توضیح می‌دهد: شتاب و نفوذ و دگرگونی شکل. و این تفسیری است **از درون سازگار** از آغاز تا انجام، نه تصویرهایی پراکنده چنان‌که در افسانه‌های ملت‌هاست.

## جادویی که بر خود پیامبر ﷺ واقع شد

رسول خدا ﷺ جادو شد، تا آنجا که به خیالش می‌آمد کاری را کرده است و نکرده بود ... در شانه‌ای و موهای جدا شده از شانه و غلاف شکوفه خرما، و آن در چاه ذروان بود.

روایت بخاری و مسلم – متفق علیه



چاه ذروان در مدینه – جایی که جادو از آن بیرون آورده شد

به زبان ساده

جادو چیزی راستین است و اثر می‌گذارد، نه خیال است و نه پندار. و روشن‌ترین دلیل بر آن این است که **بر خود پیامبر ﷺ واقع شد**؛ به خیالش می‌آمد کاری کرده است و نکرده بود – تا آنکه خدا او را از جای آن آگاه کرد و بیرون آورده شد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

جادو در همه تمدن‌های آن منطقه پیشه‌ای شناخته و رایج بود: بابل و مصر و یمن و شبه‌جزیره. و جادوگر مردی بود صاحب جایگاه و مال و نفوذ. و بر پیامبر ﷺ آسان بود که آنچه را بر او گذشته بود پنهان کند – زیرا هیچ چیز به دعوت یک مرد زیان‌بارتر از این نیست که گفته شود جادو بر او کارگر افتاد.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این حدیث در **صحیح بخاری و صحیح مسلم** از عایشه رضی‌الله‌عنها آمده است، با جزئیاتی دقیق: نام جادوگر (لبید بن أعصم)، ماده جادو (شانه و مو و پوست شکوفه خرما)، جای آن (چاه ذروان)، چگونگی اثرش، و اینکه چگونه بیرون آورده شد. و **اهل سنت هم‌داستان‌اند که جادو حقیقت و اثر دارد**، و اینکه اثر آن نه به وحی رسید و نه به رساندن پیام – بلکه تنها به کارهای شخصی و دنیوی او. و این قیدی مهم است که دانشمندان بر آن تصریح کرده‌اند، زیرا عصمت در رساندن پیام برجاست.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

دلیل در اینجا از گونه‌ای کمیاب است: **خبری که ظاهرش به صاحب دعوت زیان می‌رساند و با این حال نقل و نگاه‌داری شده است**. پیامبر ﷺ آن را پنهان نکرد، یارانش آن را نپوشاندند، و محدثان آن را حذف نکردند – بلکه درست‌ترین دو کتاب نزد مسلمانان آن را ثبت کردند. و کسی که دینی می‌سازد، درباره خویش نقل نمی‌کند که جادوی یک یهودی بر او کارگر افتاد. و این همان است که نقادان تاریخ آن را «**معیار شرمساری**» می‌نامند: روایتی که به راوی خود زیان می‌زند، به راستی نزدیک‌تر است از روایتی که به سود اوست. سپس این رویداد چیزی ماندگار به بار آورد: **دو سوره پناه‌جویی**، که تا امروز درمانی عملی برای هر مسلمان است.

## دو سوره پناه جویی... دژ هر مسلمان

بگو: پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم، از شر آنچه آفریده است... و از شر دمنده‌گان در گره‌ها، و از

شر حسود آنگاه که حسد ورزد.

سوره فلق - آیه‌های 1-5

پیشگیری روزانه بی‌هزینه

بگو پناه می‌برم  
به پروردگار سپیده‌دم

پیامبر ﷺ فرمان داد پس از هر نماز و هنگام خواب خوانده شوند

دو سوره که برای نگاه‌داشتن انسان از شر جادو و حسد فرود آمد

به زبان ساده

چون آن جادو رخ داد، مردم بی‌درمان رها نشدند. دو سوره کوتاه فرود آمد - **فلق و ناس** - که در آن دو، نگاهداری از جادو و از حسد و از وسوسه شیطان است.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

مردم هرگاه جادو به آنان می‌رسید، به جادوگری دیگر پناه می‌بردند تا آن را بکشایند - یعنی بدی را با بدی همانندش درمان می‌کردند، و بر وابستگی‌شان به جادوگران و بر پولی که می‌پرداختند افزوده می‌شد. و همین چرخه بود که روزی کاهنان و جادوگران را می‌داد.

دانش امروز چه می‌گوید؟

پیامبر ﷺ هر شب پیش از خواب این دو سوره را بر خود می‌خواند و در دو کف دست خویش می‌دمید و با آن دو تن خود را مسح می‌کرد، و آن‌ها را بر بیمارانی می‌خواند (بخاری و مسلم). و به عقبه بن عامر فرمان داد که آن دو را **پس از هر نماز بخواند** و به او فرمود: «پناه‌جویان به چیزی مانند این‌ها پناه نبرده‌اند». و در حدیث صحیح آمده است: «هر که آیه‌الکرسی را بخواند آنگاه که به بستر می‌رود، پیوسته از سوی خدا نگاهبانی بر او خواهد بود و هیچ شیطانی تا بامداد به او نزدیک نمی‌شود».

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

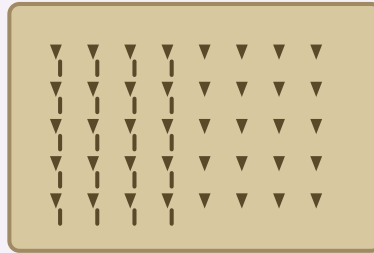
بنگرید که این درمان با سراسر ساختار اجتماعی چه کرد. نگاهداری از جادو را **یکراست در دست هر انسانی** نهاد: واژه‌هایی کوتاه که کودک آن‌ها را از بر می‌کند، بی‌واسطه و بی‌مزد و بی‌آیین. و بدین‌سان قدرت جادوگران و کاهنان و تجارتشان را از بن فرو ریخت. و این کاری نیست که کسی در پی چیرگی بر مردم بکند - بلکه وارونه آن را می‌کند. و دقیق‌ترین چیز در این سوره: «**دمنده‌گان در گره‌ها**» - و این وصف مشهورترین شکل عملی جادوست: گره‌زدن و دمیدن در آن. و بیهقی در «دلائل النبوة» - با سندی ضعیف که حجت نیست - از زهی یاد کرده است که یازده گره در آن بوده؛ و این در صحیحین ثابت نشده است، و آنچه در آن دو ثابت است این است: شانه و موهای جداشده از شانه و غلاف شکوفه خرماي نر.

## بابل... و کهن‌ترین لوح‌های جادو در تاریخ

و از آنچه شیطان‌ها در روزگار پادشاهی سلیمان می‌خواندند پیروی کردند؛ و سلیمان کفر نورزید، بلکه شیطان‌ها کفر ورزیدند که به مردم جادو می‌آموختند، و از آنچه بر آن دو فرشته در بابل فرو فرستاده شد.

سوره بقره – آیه 102

افسون و تعویذ، نوشته بیش از هزار سال پیش از میلاد



لوح‌های گلی میخی از بابل – نگهداری‌شده در موزه‌ها

کتابخانه‌هایی کامل از متن‌های جادو از خاک عراق بیرون آمد

به زبان ساده

قرآن جادو را به جایی مشخص بست: **بابل**. و باستان‌شناسان از همان خاک **بزرگ‌ترین مجموعه متن‌های جادو در جهان باستان** را بیرون آوردند.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

بابل هنگام فرودآمدن قرآن ویرانه‌ای فراموش‌شده بود و قرن‌ها بود که خراب شده بود. و کسی خط میخی را نمی‌خواند – آن خط یکسره مرده بود. پس نسبت‌دادن آموزش جادو به **خود بابل** و نه به دیگر پایتخت‌های جهان، تعیینی جغرافیایی و تاریخی است که آزمودنی است.

دانش امروز چه می‌گوید؟

رمز خط میخی در قرن نوزدهم گشوده شد. آنگاه آشکار شد که میان‌رودان – و بابل قلب آن – **بزرگ‌ترین مرکز جادو و افسون و تعویذ در جهان باستان** بوده است. و از مشهورترین یافته‌ها مجموعه لوح‌های «**مَقْلُو**» (Maqlû) است: نه لوح کامل درباره جادو و باطل‌کردن آن، و «شُرپو» (Šurpu)، و هزاران لوح در افسون و اخترگویی و فال. و کتابخانه آشوربانیپال به تنهایی صدها لوح از آن‌ها را در خود داشت. و تاریخ‌نگاران می‌پذیرند که بابل سرچشمه پراکندن این دانش‌ها در سراسر آن منطقه بوده است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

تعیین جغرافیایی همان جای استدلال است. قرآن تنها نگفت «جادو آموختند» – بلکه **سرزمینی را که جادو از آن برخاست نام برد**. و دوازده قرن بعد آشکار شد که آن سرزمین غنی‌ترین محوطه باستانی زمین از نظر متن‌های جادوست. و دقیق‌تر از آن، **تبرئه سلیمان علیه‌السلام** است: «و سلیمان کفر نورزید». افسانه‌های رایج در آن منطقه – و متن‌های یهودی متأخر – جادو را به سلیمان نسبت می‌دادند و او را سرور جادوگران می‌شمردند. پس قرآن آمد و **پیامبری را از آنچه خود اهل کتاب به او بسته بودند تبرئه کرد** – و این وارونه کار کسی است که از ایشان وام می‌گیرد.

منابع: Abusch – *The Magical Ceremony Maqlû* · Reiner – *Šurpu*

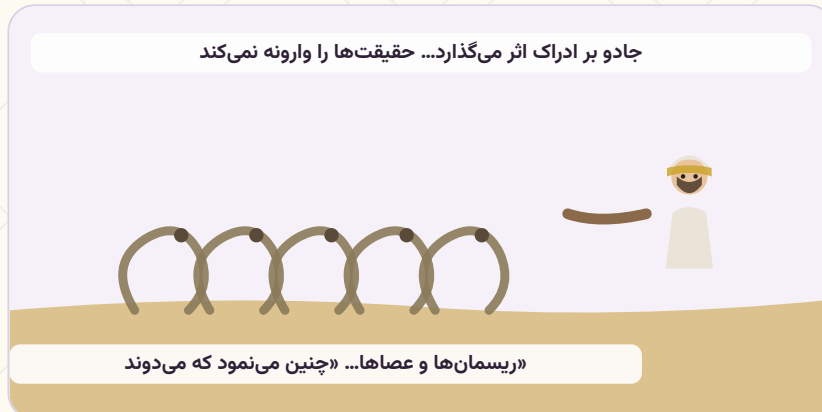
## جادوگران فرعون... و صحنهٔ ریسمانی که می‌دوید

گفت: بلکه شما بیندازید. ناگاه ریسمان‌ها و عصاهایشان از جادوی آنان چنان به خیالش آمد که

می‌دوند.

سوره طه - آیه 66

جادو بر ادراک اثر می‌گذارد... حقیقت‌ها را وارونه نمی‌کند



«ریسمان‌ها و عصاها...» چنین می‌نمود که می‌دوند

قرآن جادو را اثری بر چشم می‌داند، نه آفرینشی نو

به زبان ساده

جادوگران فرعون با ریسمان‌ها و عصاها آمدند، و آن‌ها در چشم مردم چنان نمودند که گویی **مارهایی می‌دوند**. و به این لفظ دقیق بنگرید: «**به خیالش آمد**» - یعنی آن‌ها دگرگون نشدند، بلکه ادراک بیننده اثر پذیرفت.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

جادو در مصر باستان در اوج شکوه خود بود، با کاهنان و مدرسه‌ها و متن‌های نوشته. و چنین باور داشتند که جادوگر **خود چیزها را به راستی دگرگون می‌کند**: عصا را مار می‌گرداند و انسان را جانور. و این باور تقریباً در همه تمدن‌های زمین چیره بود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

قرآن این تصوّر را آشکارا رد کرد و اثر جادو را در سه قلمرو محدود ساخت: **اثر بر ادراک و حواس** («به خیالش آمد»، «چشم‌های مردم را جادو کردند»)، و **اثر بر جان‌ها و پیوندها** («با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکنند»)، و **اثر بر تن به آزار**. اما **دگرگون کردن حقیقت چیزها** یکسره نفی شده است. و این با آنچه روان‌شناسی امروز دربارهٔ تلقین و خواب مصنوعی و فریب ادراک جمعی می‌گوید سازگار است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

جداکردن «**اثر بر ادراک**» از «**دگرگونی حقیقت**» جدایی‌ای بسیار دقیق است، و فرهنگ آن روزگار آن را نمی‌شناخت. و همین است که موضع اسلام را دربارهٔ جادو از هر چه پیرامون آن بود جدا می‌کند: نه انکاری کامل که مشاهده را دروغ بشمارد، و نه پذیرفتن اینکه جادوگر می‌آفریند و دگرگون می‌کند. و به تفاوت در خود معجزه موسی بنگرید: عصای موسی آنچه را ساخته بودند **بلعید** - یعنی به راستی فرو برد. پس تفاوت معجزه و جادو در قرآن این است: **نخستین دگرگونی در واقعیت است و دومی دگرگونی در چشم**. و از همین رو خود جادوگران نخستین کسانی بودند که ایمان آوردند - زیرا آنان مرزهای پیشه خود را بهتر می‌دانستند.

## شیطانی که سه شب نزد ابوهریره آمد

پس گفت: مرا رها کن تا کلماتی به تو پیاموزم که خدا تو را با آن‌ها سود دهد ... چون به بستر خود رفتی آیه‌الکرسی را بخوان ... پس پیامبر ﷺ فرمود: بدان که او به تو راست گفت و او بسیار دروغ‌گوست؛ آن یک شیطان بود.

روایت بخاری - صحیح



رویدادی که سه شب در انبار صدقه رمضان تکرار شد

به زبان ساده

پیامبر ﷺ نگاهبانی از خوراک صدقه را به ابوهریره سپرد. شبی کسی آمد و از آن می‌دزدید، و او سه شب پیاپی گرفتیش. در شب آخر آن مرد **آیه‌الکرسی** را به او آموخت و گفت: هر که آن را بخواند، هیچ شیطانی به او نزدیک نمی‌شود. سپس پیامبر ﷺ به او خبر داد که آن مرد شیطان بوده است.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

نگاهبانی شبانه از انبار خوراک کاری عادی است. و ابوهریره بار نخست او را مردی بینوا پنداشت، پس بر او رحم آورد و رهایش کرد. سپس این کار سه بار تکرار شد - و هر بامداد به پیامبر ﷺ خبر می‌داد و او می‌فرمود: «**او باز خواهد گشت**» - و باز می‌گشت.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این رویداد به‌تمامی در **صحیح بخاری** آمده است، در کتاب فضائل قرآن، زیر «باب فضیلتِ سورۃ بقره». و در آن سه نکته مهم هست. نخست آنکه پیامبر ﷺ **هر بامداد به ابوهریره خبر می‌داد که آن مرد شب باز خواهد گشت** - و باز می‌گشت. دوم آنکه داوری پایانی با عبارتی در نهایت دقت آمد: «**به تو راست گفت و او بسیار دروغ‌گوست**» - یعنی خبر درست است هرچند گوینده به سرشت دروغگو باشد. سوم آنکه نتیجه عملی **سلاحی برای هر مسلمان** شد: آیه‌الکرسی هنگام خواب.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

مهم‌ترین چیز در این رویداد **روشی** است که پیامبر ﷺ برای رویارویی با این جهان آموخت. او نه رویداد را انکار کرد و نه آن را هولناک جلوه داد، بلکه **خبر را به خود خبر سنجید نه به گوینده آن**. و جمله «به تو راست گفت و او بسیار دروغ‌گوست» قاعده‌ای کامل در نقد اخبار است. سپس بنگرید که نتیجه **آیه‌ای از قرآن بود که هر کسی آن را از بر دارد**، نه آیینی و نه تعویذی و نه واسطه‌ای انسانی. پس سراسر این رویداد به این می‌انجامد که انسان عادی بتواند خود از خویش نگاهداری کند - و این همان رشته پیوندهنده هر چیزی است که در این باب آمده است.

## هر انسانی قرینی دارد

هیچ‌یک از شما نیست مگر آنکه قرین او از جنّ بر او گماشته شده است. گفتند: و بر شما نیز ای رسول خدا؟ فرمود: و بر من نیز، جز آنکه خدا مرا بر او یاری داد و او تسلیم شد، پس جز به نیکی فرمانم نمی‌دهد.

روایت مسلم – صحیح



تفسیری از کشمکش درونی که اندیشه‌های بد را در جای درستشان می‌نشانند

به زبان ساده

با هر انسانی **قرینی از جنّ** هست که او را به بدی وسوسه می‌کند. و این همان اندیشه‌های بدی را توضیح می‌دهد که ناگهان به سراغ شما می‌آید، بی‌آنکه آن را بخواهید یا بی‌سندید.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

مردم یا هر خطوری را به خود نسبت می‌دادند و در سرزنش خویش غرق می‌شدند، یا همه کارهایشان را به نیروهای بیرونی نسبت می‌دادند و مسئولیت را از دوش خود برمی‌داشتند. و تفسیری دقیق که میان اندیشه و کردار جدایی بگذارد در کار نبود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

پیامبر ﷺ این حقیقت را بیان کرد و سپس آن را با قیدهایی بسیار مهم **مرزبندی کرد**: اینکه قرین **وسوسه می‌کند و وادار نمی‌کند**؛ و اینکه انسان **تا کاری نکرده است بر خطور دل بازخواست نمی‌شود** («خدا از اَمّت من آنچه را در دل می‌گذرانند، تا آن را انجام ندهند یا بر زبان نیاورند، درگذشته است»); و اینکه شدّت وسوسه **نشانه ایمان است نه نشانه تباهی** – چون یاران پیامبر از وسوسه‌ای که در خود می‌یافتند شکایت کردند، فرمود: «این همان ایمان آشکار است»، یعنی بزرگ‌شمردن آن نزد شما گواه سلامت دل‌هایتان است.

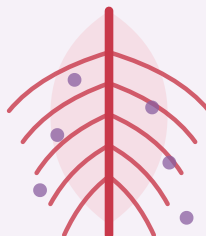
چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

به اثر روانی این تصوّر بنگرید و آن را با حال بسیاری از مردم امروز بسنجید. کسی که خطوری زشت به او می‌رسد و می‌پندارد از ژرفای راستین خودش برخاسته است، از خویشتن به وحشت می‌افتد، و این دقیقاً همان چیزی است که در **وسواس فکری-عملی با درون‌مایه دینی** رخ می‌دهد. اما این تفسیر میان آنچه **بر شما افکنده می‌شود** و آنچه **خود برمی‌گزینید** جدایی می‌گذارد و حکم می‌کند که بر نخستین بازخواست نمی‌شوید، بلکه بیزاری شما از آن گواه درستی شماست. سپس درمان عملی را می‌دهد: پناه‌بردن به خدا و بازایستادن، و کش‌ندادن جدال با آن. و این بسیار نزدیک است به آنچه درمان‌های روان‌شناختی امروز درباره رویارویی با افکار ناخواسته توصیه می‌کنند: با جدل به جنگشان نروید، و خود را با آن‌ها تعریف نکنید.

## در آدمیزاد چون خون روان است

همانا شیطان در آدمیزاد چون خون روان است.

روایت بخاری و مسلم – متفق علیه



هیچ جای تن از دسترس آن دور نیست

مجرای خون – فراگیرترین تشبیه ممکن»

در تن هیچ بافت زنده‌ای نیست که از خون بی‌نیاز باشد

به زبان ساده

پیامبر ﷺ نفوذ شیطان در انسان را **همچون روان بودن خون** وصف کرد – یعنی به هر جای شما می‌رسد و هیچ اندامی از آن تهی نیست.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

**گردش خون** شناخته نبود. گمان چیره – و آن مذهب جالینوس بود که هزار و پانصد سال بر پزشکی فرمان راند – این بود که خون در جگر ساخته می‌شود و در اندام‌ها مصرف می‌گردد، نه آنکه **چرخه‌ای کامل بزند** و به هر جزء تن برسد و سپس بازگردد. و این تا سال 1628 به دست ویلیام هاروی کشف نشد، و با کشف مویرگ‌های باریک در سال 1661 کامل شد.

دانش امروز چه می‌گوید؟

دستگاه گردش خون **هر بافت زنده‌ای را در تن** از راه شبکه‌ای از مویرگ‌ها تغذیه می‌کند که درازای آن را میان نه هزار تا نوزده هزار کیلومتر برآورد کرده‌اند. و آنچه رگ‌ها به آن راه ندارند – مانند قرنیه چشم و غضروف مفصل‌ها – با آنچه از خون به آن تراوش می‌کند زنده می‌ماند. پس هیچ چیز در تن از آن بی‌نیاز نیست. بنابراین برگزیدن «مجرای خون» برای همانندکردن نفوذ تاّم و فراگیر، **دقیق‌ترین تشبیه ممکن در سراسر تن** است – و وجه دقت آن جز پس از شناخت گردش خون دریافت نمی‌شود.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

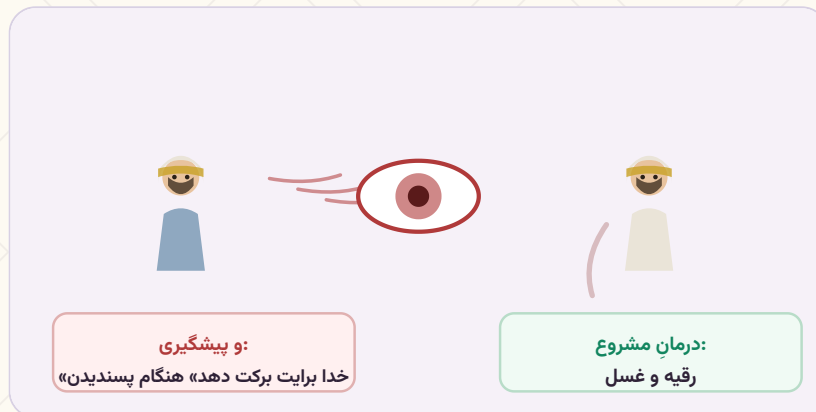
این تشبیه بی‌حساب برگزیده نشده است. اگر تنها بیان نزدیکی خواسته بود، می‌شد گفت «همچون سایه» یا «همچون نفّس» – و هر دو به تصوّر آن روزگار نزدیک‌ترند. اما آنچه مقصود بود **فراگیری و نفوذ به هر جزء** است، و این ویژگی در تن جز در خون تنها تحقق نمی‌یابد – ویژگی‌ای که تا ده قرن بعد شناخته نشد. و به کاربرد عملی‌ای که پیامبر ﷺ بر آن بنا کرد بنگرید: آن را هنگامی فرمود که شبانه صفیه را از مسجد بیرون می‌برد؛ دو مرد گذشتند و شتاب گرفتند، پس ایشان را نگاه داشت و فرمود: «آرام باشید، این صفیه دختر حیّ است». یعنی آن قاعده را **دستاویز دورکردن گمان بد از خویش، پیش از آنکه پدید آید ساخت** – درسی در شفافیت موضع، نه در ترساندن.

منابع Harvey – De Motu Cordis, 1628 · Malpighi – the capillaries, 1661

## چشم‌زخم حقیقت دارد... و رویدادی پیش چشم یاران پیامبر

چشم‌زخم حقیقت دارد، و اگر چیزی بر تقدیر پیشی می‌گرفت، چشم‌زخم بر آن پیشی می‌گرفت. و چون از شما خواستند که بشوید، بشوید.

روایت مسلم – صحیح



رویداد سهل بن حنّیف و عامر بن ربیعہ – روایت مالک و احمد و نسائی

به زبان ساده

«چشم‌زخم حقیقت دارد» – یعنی نگاه ستایش یا حسد به‌راستی می‌تواند آسیب برساند. و این کار بی‌درمان رها نشد: **رقیه و شستشو**، و پیشگیری به اینکه ستایشگر هرگاه چیزی او را خوش آمد، برکت بخواهد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

چشم‌زخم نزد عرب‌ها و دیگران ترسناک بود و با تعویذ و مهره و افسون و آویختن استخوان و چشم جانوران از آن پرهیز می‌کردند. یعنی باوری را با خرافه‌ای دیگر رویارو می‌شدند و برای آن بهایی می‌پرداختند.

دانش امروز چه می‌گوید؟

رویداد مشهور را مالک در موطأ و احمد و نسائی روایت کرده‌اند: **سهل بن حنّیف** تن شست، پس **عامر بن ربیعہ** او را دید و گفت: «مانند امروز ندیده‌ام، و نه پوست دختری پرده‌نشین را» – و سهل در همان دم افتاد و بیمار شد. پیامبر ﷺ را آگاه کردند و فرمود: «چرا یکی از شما برادرش را می‌کشد؟ چرا برکت نخواستی؟»، سپس به عامر فرمان داد که وضو بگیرد و آب بر سهل ریخته شود – و سهل تندرست برخاست. و این در برابر چشم گروهی از یاران پیامبر در سفر رخ داد.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

سه چیز در این رویداد شایسته درنگ است. نخست اینکه **آسیب‌رسان حسودی کینه‌توز نبود**، بلکه ستایشگری دوستدار – و این تصوّر رایج را که چشم‌زخم جز از دشمن نمی‌آید فرو می‌ریزد. دوم اینکه درمان از **سوی آسیب‌رسان بود نه آسیب‌دیده** – چشم‌زننده می‌شوید و آب بر چشم خورده ریخته می‌شود. و این وارونه همه آیین‌هایی است که تعویذ را بر آسیب‌دیده می‌بستند. سوم – و مهم‌ترین –: اینکه پیامبر ﷺ **تعویذها را قاطعانه حرام کرد** («هر که تعویذی بیاویزد، شرک ورزیده است») و جایگزینی عملی و ساده و رایگان داد. پس در یک زمان هم آن پدیده را ثابت کرد و هم خرافه پیوسته به آن را باطل کرد – و همین الگوی سراسر این باب است.

و از شیطان‌ها کسانی بودند که برای او غواصی می‌کردند و کارهایی جز آن نیز می‌کردند؛ و ما نگهبان آنان بودیم.

سوره انبیاء - آیه 82



کارهایی محدود و معین: غواصی، بیرون آوردن مروارید، و ساختن

به زبان ساده ♀

خدا گروهی از جنّ را برای سلیمان علیه‌السلام رام کرد تا برای او کار کنند: **در دریا فرو می‌رفتند و بنا می‌ساختند**. این معجزه‌ای ویژه خود اوست؛ از پروردگارش خواست که پس از او از آن هیچ‌کس نباشد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟ ⚡

افسانه‌های رایج در آن سرزمین، به سلیمان جادو و فرمانروایی بر ارواح را نسبت می‌دادند؛ با واژه‌ها و طلسم‌هایی که جادوگران از یکدیگر به ارث می‌بردند. مردم کتاب‌هایی منسوب به او در این باب دست‌به‌دست می‌کردند - همه ساختگی و دروغ.

دانش امروز چه می‌گوید؟ 🌀

قرآن این مسئله را با قیدهایی سخت‌گیرانه مهار کرده است: نخست آنکه این تسخیر **تنها به اذن خدا** بود، نه با دانشی جادویی: «و از جنّ کسانی بودند که به **اذن پروردگارش** پیش روی او کار می‌کردند». دوم آنکه کارها **مادی و محدود** بود: غواصی و ساختن و جابه‌جا کردن - نه دانش غیب و نه دست بردن در تقدیرها. سوم - و این صریح‌ترین است - آنکه قرآن در همان داستان بر **ناآگاهی جنّ از غیب** تصریح کرده است: آنان پس از مرگ سلیمان، در حالی که بر عصای خود تکیه داده بود، همچنان کار می‌کردند و ندانستند که او مرده است؛ «پس چون فرو افتاد، بر جنّیان روشن شد که اگر غیب می‌دانستند، در آن عذاب خوارکننده نمانده بودند».

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟ ✨

به این تضادّ شگفت بنگرید: داستانی که می‌توانست بزرگ‌ترین تبلیغ برای تسخیر جنّ باشد، خود **برهان قاطع بر ناتوانی آنان از دانستن غیب** قرار داده شده است. جنّیانی که غواصی می‌کردند و بنا می‌ساختند، از مرگ مردی که پیش رویشان ایستاده بود خبر نداشتند! اگر این متن ساخته بشر بود، در محیطی که کهانت را بزرگ می‌داشت، افسانه خود را در همان آیه به دست خویش ویران نمی‌کرد. سپس سلیمان دعا کرد: «**و مرا فرمانروایی‌ای ببخش که پس از من سزاوار هیچ‌کس نباشد**» - و آن در، در برابر هر کس که پس از او ادّعای تسخیر جنّ کند، برای همیشه بسته شد. پس داستانی که جادوگران به آن استناد می‌کنند، در حقیقت نیرومندترین چیزی است که ادّعایشان را باطل می‌کند.

## چرا کهانت پس از بعثت متوقف شد؟

و ما آسمان را جستجو کردیم و آن را پر از نگهبانانی نیرومند و شهاب‌ها یافتیم ﴿۱۰۰﴾ و ما پیش‌تر در آن، در کمین‌گاه‌هایی برای شنیدن می‌نشستیم؛ اما اکنون هر که گوش فرا دهد، شهابی را در کمین خود می‌یابد.

سوره جن - آیه‌های ۸-۹



رویدادی اجتماعی و چشمگیر: فروپاشی کهانت با آغاز بعثت

به زبان ساده

کاهنان گاهی از چیزهایی خبر می‌دادند که روی می‌داد، زیرا شیطان‌ها اندکی از خبر آسمان را می‌شنیدند و به آنان می‌رساندند. چون پیامبر ﷺ برانگیخته شد، **از این کار بازداشته شدند**؛ پس سرچشمه‌شان بریده شد و پیشه‌شان از کار افتاد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

کِهانت در شبه‌جزیره‌ی نهادی اجتماعی و تمام‌عیار بود: کاهن جایگاه و مال و قدرت داشت، در کشمکش‌ها داور بود و از نهان‌ها پرسیده می‌شد. از نامدارترین آنان سطیح و شق و سواد بودند. و همان درست‌درآمدن گاه‌به‌گاه سخنان بود که جایگاهشان را نگاه می‌داشت.

دانش امروز چه می‌گوید؟

منابع تاریخی و سیره‌ها می‌آورند که خود کاهنان هنگام بعثت پیامبر ﷺ **از بریده‌شدن خبر شکایت کردند**، و بسیاری از آنان قوم خود را از این ماجرا آگاه ساختند - و این حتی از سبب‌های مسلمان‌شدن برخی از ایشان بود. و از نگاه تاریخی چشمگیر است که **کِهانت به معنای کهن آن، پس از اسلام در شبه‌جزیره نزدیک به کلی برافتاد**، پس از آنکه رکنی از ارکان زندگی اجتماعی بود. و سازوکار آن در صحیحین آمده است: «آن را به کسی که زیر اوست می‌افکنند... و با آن صد دروغ می‌آمیزند».

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

پیامبر ﷺ به بازداشتن بسنده نکرد، بلکه راز این پدیده را چنان گشود که آن را از درون باطل می‌کند. از او درباره کاهنان پرسیدند، فرمود: «آنان هیچ‌اند». گفتند: گاهی چیزی به ما می‌گویند که راست درمی‌آید. فرمود ﷺ: «آن یک کلمه راست را جتنی می‌ریاید و در گوش دوست خود فرو می‌ریزد، و آنان صد دروغ با آن می‌آمیزند». و این تفسیری بسیار دقیق است از آنچه امروز در روان‌شناسی «سوگیری تأییدی» نامیده می‌شود: مردم آن یک اصابت را به یاد می‌سپارند و صد خطا را از یاد می‌برند. پس کِهانت را نه با انکار خشک، بلکه با آشکار کردن سازوکار آماری‌ای که بر آن استوار است باطل کرد - و این همان دلیلی است که دانش امروز در برابر اختراگی و بخت‌خوانی به کار می‌برد.

## ای ساریه... کوه!

عمر در حالی که بر منبر بود بانگ زد: ای ساریه، کوه را! ... فرستاده گفت: ما آواز عمر را شنیدیم، پس پشت‌های خود را به کوه دادیم و خدا ما را پیروزی بخشید.

روایت بیهقی و ابن‌عساکر و دیگران - گروهی آن را حسن دانسته‌اند



کرامتی که تابعان روایت کردند و اهل علم در کتاب‌هایشان دست‌به‌دست بردند

به زبان ساده ♀

عمر بن خطاب در مدینه خطبه جمعه می‌خواند که ناگهان فریاد زد: «ای ساریه... کوه را!». و ساریه فرمانده سپاهی در صدها مایل دورتر بود. چون سپاه بازگشت، گفتند: آواز عمر را شنیدیم، پس به کوه پناه بردیم و پیروز شدیم.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟ ⚡

میان مدینه و میدان نبرد هیچ وسیله ارتباطی نبود جز پیک‌هایی بر شتر که هفته‌ها راه می‌پیمودند. خطبه نیز برابر چشم همه مردم مدینه خوانده می‌شد. مردم آن بانگ را شنیدند، شگفت‌زده شدند و در همان هنگام معنایش را درنیافتند.

دانش امروز چه می‌گوید؟ 🌀

این خبر را بیهقی در «دلائل النبوة»، ابن‌عساکر در «تاریخ دمشق»، ابونعیم و ابن‌اثیر و دیگران، از چند طریق روایت کرده‌اند. گروهی از اهل علم آن را به مجموع طریق‌های حسن دانسته‌اند، و ابن‌حجر و ابن‌کثیر و ابن‌تیمیه آن را آورده‌اند. و این از نامدارترین کرامت‌های یاران پیامبر است که نقل شده است. نمونه‌های همانندش نیز ثابت است: علاء بن حضرمی و سپاهش بر روی آب از خلیج به دارین گذشتند؛ خالد بن ولید زهر نوشید و به او زبانی نرسید؛ و سعد بن ابی‌وقاص به دعای پیامبر ﷺ مستجاب‌الدعوه بود.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟ ✨

تفاوت میان معجزه و کرامت در این باب اصلی مهم است. معجزه برای پیامبر روی می‌دهد، به‌عنوان هم‌اورطلبی و اثبات پیامبری؛ و کرامت برای بنده شایسته روی می‌دهد، بی‌هیچ هم‌اوردی و بی‌هیچ ادعا. از همین‌رو کرامت را نه می‌طلبند و نه به آن می‌بالند، و صاحبش را نرسد که بر آن ادعایی بنا کند. و هر که آن را بطلبد و از آن نان بخورد، دورترین مردم از آن است. و همین معیار است که اسلام را از هر آنچه امروز به نام «انرژی روحی» و «فتح» و «کشف» تبلیغ و خرید و فروش می‌شود جدا می‌کند. از عمر درباره آن بانگ پرسیدند، روی گرداند و توضیحی نداد - و موضع اهل کرامت در برابر کرامت همین است.

## هر بیماری مس نیست – تفکیک لازم

ای بندگان خدا، درمان کنید؛ که خدا هیچ دردی نهاد مگر آنکه برایش درمانی نهاد، جز یک درد:

پیری.

روایت ابوداود و ترمذی – صحیح

### نخست: نزد پزشک برو

- صرع عضوی
- کمبود ویتامین
- اختلال غده
- بیماری‌های روانی شناخته شده
- کم‌خوابی و خستگی

### سپس رقیه شرعی

- قرآن خواندن، بی مزد گزاف
- بی آیین و بی بخور
- بی پرسش از نام و نام مادر
- بی خلوت با زن
- و بیمار بر خود می‌خواند

هر که این قاعده‌ها را بشکند شعبده‌باز است نه رقیه‌خوان

ترتیب درست: نخست پزشکی، سپس رقیه با ضابطه‌هایش

به زبان ساده

اسلام مس و جادو را ثابت کرد، ولی **هر بیماری را از آن دو ندانست**. بلکه نخست به درمان فرمان داد، و رقیه را قرآنی قرار داد که بیمار خود بر خویشتن می‌خواند، بی واسطه و بی مزد و بی آیین.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

ملت‌ها پیش از اسلام بیشتر بیماری‌ها را به ارواح و شیطان‌ها بازمی‌گرداندند، و بیمار را با آیین‌ها و قربانی برای جن و تعویذها درمان می‌کردند. این کار در اروپا قرن‌ها ادامه یافت، تا آنجا که در قرن هفدهم زنانی را به تهمت جادوگری سوزاندند. و با بیماران روانی همچون مس‌شدگان رفتار می‌کردند.

دانش امروز چه می‌گوید؟

پیامبر ﷺ آشکارا به درمان فرمان داد و فرمود: «**برای هر دردی درمانی هست**»، و از غسل و حجامت و سیاه‌دانه بهره برد و برای یارانش داروهای معین تجویز کرد. و فرمود: «شفا در سه چیز است: شربتی از عسل، تیغ حجامت‌گر، و داغ آتش». و برای درمان اُبّی بن کعب پزشکی فرستاد که رگی از او برید و سپس داغ نهاد (روایت مسلم). اما رقیه را نزد دانشمندان سه شرط است: آنکه به سخن خدا یا نام‌های او باشد؛ به زبان عربی یا به زبانی دیگر که معنایش دانسته باشد؛ و آنکه آن را سبب بدانند، نه اثرگذار به‌خودی‌خود.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

همین ضابطه است که مردم را از دو زبان بزرگ نگاه می‌دارد. نخست: **رها کردن درمان پزشکی برای بیماری‌ای جسمی** به گمان آنکه مس است – و این بسیاری را کشته است. دوم: **افتادن به دست شیادان** که از ترس مردم بهره می‌برند و مال و آبرو را به تاراج می‌برند. از همین‌رو پیامبر ﷺ در این باب بسیار سخت گرفت: «**هر که نزد عرافی برود و از او چیزی بپرسد، چهل شب نمازش پذیرفته نمی‌شود**»، و «**هر که نزد کاهنی برود و گفته‌اش را باور کند، به آنچه بر محمد فرو فرستاده شده کافر شده است**». پس دری که برای اثبات یک واقعیت گشوده شد، در برابر بهره‌کشی سخت بسته شد. و هر رقیه‌خوانی که نام شما و نام مادران را بپرسد، یا قربانی و اثری از شما یا مالی بسیار بخواهد – همان شیادی است که پیامبر ﷺ درست از او پرهیز داد.

## هر ملّتی این جهان را شناخته است

و روزی که همه را گرد می‌آورد: ای گروه جنّ، از آدمیان بسیار گرفتید؛ و دوستانشان از آدمیان

می‌گویند: پروردگارا، برخی از ما از برخی دیگر بهره بردیم.

سورهٔ انعام – آیه 128

پدیده‌ای انسانی و همگانی که تفسیر فرهنگی کاملی ندارد



بابل

شیدو



مصر

آخو



یونان

دایمون



هند

بهوت



چین

گوی

اقت‌هایی بدون زمان و مکان و زبان مشترک... و همداستان شدند

باور به جهانی نادیدنی و خردمند در هر تمدّنی که شناخته شده است وجود دارد

به زبان ساده

هر ملّتی در تاریخ – بابل و مصر و یونان و هند و چین و مردمان آفریقا و آمریکا – از وجود **آفریدگانی خردمند و نادیدنی** آگاه بوده و آنان را به نام‌های گوناگون خوانده است.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

این مردمان از یکدیگر دور بودند و یکدیگر را نمی‌شناختند، نه زبانی مشترک داشتند و نه بازرگانی. با این حال تصوّرهایشان به‌گونه‌ای چشمگیر همانند بود: موجوداتی خردمند که در ویرانه‌ها و بیابان‌ها جای دارند، زیان و سود می‌رسانند، با قربانی خشنود می‌شوند، و برخی‌شان نیک‌اند و برخی بد.

دانش امروز چه می‌گوید؟

مردم‌شناسان این را «**عمومیت فرهنگی**» (Cultural Universal) می‌نامند: پدیده‌ای که در همهٔ جامعه‌های شناخته‌شده بی‌استثنا دیده می‌شود. و باور به موجوداتی روحی و خردمند از روشن‌ترین نمونه‌های آن است، و جورج مردوک آن را در فهرست نامدارش از عمومیت‌های فرهنگی ثبت کرده است. و نام‌هایشان: «شیدو» در بابل، «آخو» در مصر، «دایمون» نزد یونانیان، «بهوت» در هند، و «جنّ» نزد عرب.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

این در اینجا به‌خودی‌خود برهانی قاطع نیست – همداستانی به‌تنهایی درستی را ثابت نمی‌کند. ولی **تفسیری را که می‌گویند ویران می‌کند:** اینکه جنّ خرافه‌ای عربی است که قرآن از محیط خود گرفته است. این پدیده هزاران سال از عرب کهن‌تر و قارّه‌ها از آنان گسترده‌تر است. و دقیق‌تر آنکه قرآن **تصوّر رایج را نقل نکرد، بلکه آن را تصحیح کرد:** همهٔ ملّت‌ها آنان را می‌پرستیدند و برایشان قربانی می‌کردند، و قرآن این را حرام کرد و شرک نامید؛ به آنان دانش غیب نسبت می‌دادند، و قرآن این را یکسره نفی کرد؛ آنان را نیمه‌خدا می‌شمردند، و قرآن آنان را **آفریده‌ای مکلف که همچون ما بازخواست می‌شود** قرار داد. پس همداستانی در اصل وجود است و اختلاف کامل در حکم – و این کار تصحیح‌کننده است، نه نقل‌کننده.

## پنج چیز که جز خدا کسی نداند

دانش آن ساعت تنها نزد خداست، و باران را او فرو می‌فرستد، و آنچه را در رحم‌هاست او می‌داند؛ و

هیچ کس نمی‌داند فردا چه به دست می‌آورد، و هیچ کس نمی‌داند در کدام سرزمین می‌میرد.

سوره لقمان – آیه 34

در غیب بسته است – ادعا از پیش مردود است



هنگام قیامت



نزل باران



آنچه در رحم‌هاست



دستاورد فردا



سرزمین مرگ

هر که ادعای دانستی یکی از آنها کند، به نصّ قرآن دروغ‌گوست  
و نه پیامبری از آن مستثناست، نه ولّی، نه جَنّی

مرزی قاطع که راه را بر هر مدّعی می‌بندد

به زبان ساده

پس از همه آنچه در این بخش گذشت، قرآن در را محکم می‌بندد: **پنج چیز است که جز خدا کسی آن‌ها را نمی‌داند.** پس هر که دانستن یکی از آن‌ها را ادعا کند – هر که باشد – دروغ‌گوست.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

کهنات و عرافی و اخترگویی و بخت‌خوانی در هر تمدّنی پیشه‌هایی پررونق بودند. از کاهن درباره غیب می‌پرسیدند و او پاسخ می‌داد، و گاهی درست درمی‌آمد و جایگاهش بالاتر می‌رفت. این‌ها دروازه‌های بزرگ روزی و نفوذ بودند.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این پنج در خود همان آیه آمده است، و پیامبر ﷺ آن‌ها را در حدیث ابن عمر **«پنج کلید غیب»** نامید (روایت بخاری)، و در حدیث جبریل همین آیه را خواند، آنجا که فرمود: «در پنج چیز که جز خدا کسی آن‌ها را نمی‌داند». و توجّه کنید که این‌ها اموری مبهم و سر بسته نیستند، بلکه **آزمون‌پذیرند**: هیچ‌کس در تاریخ نتوانسته است روز رستاخیز را معین کند، و نه به یقین از باریدن باران خبر دهد (و پیش‌بینی‌ها احتمال می‌دهند، نه یقین)، و نه بدانند در رحم چه هست **به‌تمامی** – از سرنوشت و روزی و عمر و کردار. اما دانستن جنسیت با سونوگرافی، دیدن چیزی است که پس از پدید آمدنش آشکار شده است، نه دانش غیب پیش از آن.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

این مرز، **سوپاپ اطمینان** همه این بخش است. هر آنچه گذشت – از اثبات جنّ و جادو و چشم‌زخم و کرامت‌ها – می‌توانست دری فراخ بر دغل‌کاری و بهره‌کشی بگشاید. پس این آیه آمد تا از پیش راه را بر هر مدّعی ببندد: **هر که از فردای شما خبر دهد، دروغ‌گوست**، هر اندازه در چیزهای دیگر راست‌گو بنماید. و خود پیامبر ﷺ فرمان یافت که این را درباره خویش اعلام کند: **«بگو: من برای خود نه سودی در اختیار دارم و نه زبانی، مگر آنچه خدا بخواهد؛ و اگر غیب می‌دانستم، خیر بسیار برای خود فراهم می‌کردم»**. پس آورنده این دین نخست از خود نفی کرد آنچه را کاهنان روزگارش ادعا می‌کردند. و مدّعی‌ای که در پی قدرت باشد، چنین نمی‌کند.

## دُر روزانه شما... کلماتی که هیچ هزینه‌ای ندارند

هر که شامگاهان بگوید: به کلمات تامّ خدا از شرّ آنچه آفریده است پناه می‌برم — آن شب هیچ چیز به او زیان نمی‌رساند.

روایت مسلم — صحیح



چهار ذکر ثابت در صحیح که از هر چیز دیگر بی‌نیاز می‌کند

### به زبان ساده

انسان در برابر این جهان بی‌سلاح رها نشده است. پیامبر ﷺ به او **ذکرهای کوتاه داد که کودک هم آن‌ها را از بر می‌کند**، و خود می‌گوید، بی‌واسطه و بی‌مال و بی‌آیین.

### مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

پیش از آن، نگاه داشتِ خود از جنّ و حسد **واسطه‌ای** می‌خواست: کاهنی یا جادوگری یا دارنده تعویذ. مردم برای آن مال و قربانی می‌پرداختند و به چیزهایی دل می‌بستند که بر فرزندان و چارپایانشان می‌آویختند. و این نظامی است که وابستگی و ترس می‌زاید و برای گردانندگان سود می‌آورد.

### دانش امروز چه می‌گوید؟

ذکرهای ثابت در صحیح بسیارند؛ نامدارترینشان: **آیة الكرسي** هنگام خواب — «پیوسته از سوی خدا نگهبانی بر شما خواهد بود و شیطان به شما نزدیک نمی‌شود»؛ **مُعَوَّذَتین و اخلاص** سه بار در بامداد و شامگاه — «شما را از هر چیز بس است»؛ **«به کلمات تامّ خدا از شرّ آنچه آفریده پناه می‌برم»** — «آن شب هیچ چیز به او زیان نمی‌رساند»؛ و **نام خدا بردن هنگام ورود به خانه و هنگام خوراک** — «نه جای خواب دارید و نه شام»؛ و خواندن **سورة بقره** در خانه — «شیطانی در آن وارد نمی‌شود».

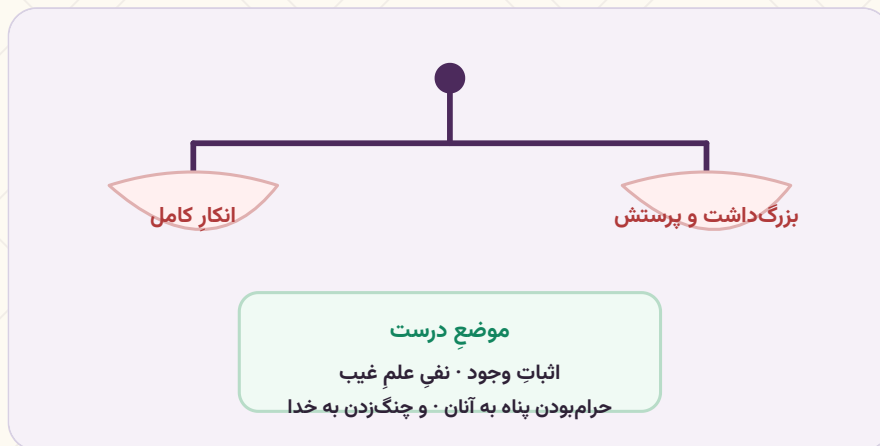
### چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

به بنایی که این دین برپا کرده است بنگرید، و آن را با گذشته بسنجید. نگاه داشت را از **انحصار واسطه** به **ملک هر فرد** منتقل کرد. مسلمان نه به رقیه‌خوان نیاز دارد، نه به کاهن، نه به تعویذ و نه به مزد — کلماتی که از بر می‌کند و خود می‌گوید، و برای تهی‌دست همان‌قدر در دسترس است که برای توانگر. و این اقتصاد شعبده را از بنیاد ویران می‌کند و قدرتی جایگزین به جای آن نمی‌نشانند. سپس توجه کنید که همه این ذکرها **پناه بردن به خداست**، نه به جنّ و نه به نام‌ها — پس در همان دم که نگاه می‌دارند، یگانگی خدا را نیز می‌آموزند. و این تفاوت بنیادی میان رقیه شرعی و هر چیز دیگر است.

## میزان در این باب

و اینکه مردانی از آدَمیان به مردانی از جنّ پناه می‌بردند، پس بر طغیان آنان افزودند.

سوره جنّ - آیه 6



میان انکاری که وحی را دروغ می‌شمارد و بزرگداشتی که به شرک می‌انجامد

♀ به زبان ساده

جهان غیب حقیقت است، ولی رفتار با آن **ترازویی دقیق** دارد: نه آن را انکار می‌کنیم تا آنچه را خدا خبر داده است دروغ شماریم، و نه بزرگش می‌داریم تا در شرک و ترس و دغل بیفتیم.

✂ مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

مردم در گذشته به یک سو افتادند: بزرگداشت و پناه‌بردن و قربانی و کهنات. و بسیاری از مردم امروز به سوی دیگر افتاده‌اند: انکار هر آنچه چشم نمی‌بیند. و هر دو سو خطاست.

🌀 دانش امروز چه می‌گوید؟

موضعی که قرآن و سنت برقرار کرده‌اند، پنج اصل را گرد می‌آورد که از یکدیگر جدا نمی‌شوند: **اثبات وجود** - که از ایمان به غیب است؛ **نفی دانش غیب از آنان** - پس نه کهناتی و نه اخترگویی؛ **حرام بودن پناه‌بردن به آنان** و شرک شمردن آن؛ **فرمان به درمان** و مقدّم داشتن پزشکی بر گمان‌ها؛ **نگاه‌داشت با یاد خدا**، بی واسطه و بی مزد و بی آیین.

✦ چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

این مجموعه در کلّ خود، همان دلیل است. اگر این دین ساخته بشری در آن محیط بود، آسان‌ترین کار برای او - و سودمندترین - این بود که بر موج رایج کهنات سوار شود: غیب را برای خود اثبات کند، برای پیروانش واسطه‌ای بگذارد که برایشان درآمد بزاید، و بر ترس مردم از ناشناخته قدرتی روحانی بنا کند. و همین است آنچه نهادهای دینی در بسیاری از ملّت‌ها کردند. اما آورنده این دین درست وارونه آن را کرد: **دانش غیب را از خود نفی کرد، کهنات و تعویذها را باطل کرد، سلاح را رایگان به دست هر فرد داد، و به پزشک پیش از رقیه‌خوان فرمان داد.** کسی که چنین می‌کند، برای خود قدرتی نمی‌سازد - بلکه پیامی را می‌رساند که بر دوشش نهاده‌اند.